مؤذن رسول الله ج

بلال‌بن رَباح س

**ویژۀ نوجوانان**

**تأليف:**

**محمدعمر داعوق- محمد علی قطب**

**مترجم:**

**ابوبكر مدنی**

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مؤذن رسول الله ج بلال بن رباح س | | | | |
| **تألیف:** | محمدعمر داعوق- محمد علی قطب | | | | |
| **ترجمه:** | ابوبكر مدنی | | | | |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | تیر (سرطان) 1396 هـ.ش - شوال 1438 هـ.ق | | | | |
| **منبع:** | کتابخانه قلم www.qalamlib.com | | | | |
|  |  | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.**  **www.qalamlib.com** | | | | |  |
| **ایمیل:** | | **book@qalamlib.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | | |  | www.qalamlib.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | |  | | |
|  | | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | | |
| **محتوای ​این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت کتابخانه قلم​ ​نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه ​نویسنده آن است.** | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمۀ مترجم 1](#_Toc486932922)

[دوری 4](#_Toc486932923)

[جوانی 6](#_Toc486932924)

[به سوی شام 7](#_Toc486932925)

[رؤيا 8](#_Toc486932926)

[ایمان بلال به اسلام و دعوت پیامبر اکرمج 10](#_Toc486932927)

[تحمل شكنجه و عذاب در راه اسلام و عقيده و هدف 13](#_Toc486932928)

[جهاد در راه خدا و اسلام و عقيده 21](#_Toc486932929)

[مؤذّن رسول الله 23](#_Toc486932930)

مقدمۀ مترجم

مترجم را از همان دوران كودكی با حضرت رسول اكرم ج و أهل بيت نبوّت† و ياران پاکِ صاحب رسالت رضوان الله عليهم روابط استوار و محبت پايداری بوده و هست.

و اين فضل و فضليت را می‏بایست مديون مربّی كبير و فقيه عارف و عالم عامل جناب حاج عبدالله‌حسن زُبيری بازاری قشمی[[1]](#footnote-1) -رحمة ‌الله عليه- دانست كه سبط را با روش ويژه خود می‌پروراند و مهر خدای ﻷ و رسول‌الله ج و وابستگان ايشان را با مهارت خاصی در دل طفلی، غرس ابدی می‌كرد؛ غرسی كه حوادث ايّام و گردش زمانه بر استحكام آن افزوده است و می‌افزايد.

آری، آن شب‌های تابستانی، بعد از ادای فريضه‌ عشاء، حصير و بالشتش بر قفاره[[2]](#footnote-2) انداخته می‌شد و هر دو (جدّ وسبط) برقفا دراز كشيده، ضمن تماشای آسمان مزيّن به نجوم شاد و ستارگان فرح‌زا پدربزرگ گفتن، داستان‌هايی آموزنده را بركودک چنان القاء می‌كرد كه وی را در ميدانِ داستان و جوّ قصّه و موقعيت حكايت قرار می‌داد.

چنان تصويری در ذهن صاف و مُخَيّله پاک طفل می‌كشيد كه وی را با عشق عميق به بزرگان و محبت أفزون به خواب می‌برد؛ آن چنانكه طفل در خواب در معيّت رسول‏ ج و اهل بيت و يارانش به‌سر می‌برد و با همان تصّور شيرين از خواب برمی‌خاست.

آری، قهرمان داستان اين ترجمه، يكی از قهرمانان دلباخته آن دوران پرصفا و شفافيّت است كه طفل بديشان علاقه‌ تنگاتنگ داشته است و دارد.

در مدرسه دينی سلطان العلماء بندرلنگه با اجتهاد و دلسوزی ويژه جناب‌شيخ[[3]](#footnote-3)، استاد بزرگ و مربی أجيال، زمينه‌ ترجمه كتاب حاضر فراهم شد؛ چرا که روش تدريس و تعليم و تربيت جناب مولانا چنان همه جانبه و پربار بود كه هر طالبی گمشده خود را به راحتی در آن می‌يافت. در تفسير؛ در حديث؛ در فقه؛ ادب عرب؛ در ادب فارسی و در فنّ ترجمه و خطابت و ... و هر كدام حَسَبِ ذوق، قدرت فهم و درک، برداشت و استنباط و استيعاب خود از محضر مبارک و فيض فيّاض آن درگاه استفاده می‌بردند.

آری، در آن جوّ سازندگی، مترجم خود را مكلّف دانسته تا از ساحت مقدّس صاحب سيرت (سيدنابلال‌بن رياح‏س) اجازه ترجمه كتاب مربوطه را بنمايد. آن هم در آن سن و سال و در ابتدای مشوار علميش[[4]](#footnote-4).

وبه پاس توفيق ويژه‌ خداوندی جلّ شانه أمر آسان نمود و ترجمه رسا در همان ايّام تحصيل در مدرسه پربركت سلطان‌العلماء (أدامها الله وبارک فيها) انجام گرفت. ولی سال‌های سال سياهه آن گريز را اختيار و رخ را إخفاء نمود تا در همين روزها تكاپو همّت كرده آن را از نسيان گاه زمان بيرون كشيده تا نفع عام گردد و دو مؤلف و مترجم و جدّش و صاحب مدرسه و پايه‌گذار آن، ثوابی بَرَند.

‌ابوبکر محمد المدنی

**جمعه 12/4/1426 هـ. ق**

دوری

نگاه كودک غم‏زده به قبر پدرش دوخته شده بود و مادر بی‌چاره‌اش او را می‌كشيد تا به خانه رَوَند. بعد از آنكه خاک، چهره شوهرش را در خود پنهان كرده بود.

طفل گريه و زاری و مويه می‌كرد و اشک‌های وی چون دانه‌های مرواريد از دوچشمان قرمز شده، بر صورت سياه چرده‌اش می‌ريخت.

اين كودک بلال[[5]](#footnote-5) پسر رباح[[6]](#footnote-6) حبشی، بنده و مملوک يكی از سران بزرگ قريش، أمَيّه بن خَلَف بود.

روزها سپری می‌شد و كارهای طاقت‌فرسا، پدرش را از پای درمی‌آورد و وقتی كه پدرش رباح بيمار گرديد، به دلیل ضعف و ناتوانی‌ای که داشت، تاب و تحمل و مقاومت در برابر بيماری را نداشت بنابراین، مرگ به سراغش آمد و او را از زبونی و خواری بردگی آزاد، و از كار زياد و توان‌فرسا، نجاتش داد و بلال چون كالائی به أميّة‌بن‌خلف به ارث رسيد.

قبر رباح كم‌كم از نظر موكب غمينی كه چند نفر بيش نبودند (همسر رباح و پسرش بلال و عده‌ای از بَردگانی كه درغمشان شريک و سهيم بودند) پنهان شد.

آری، كسی ديگر جز همان مملوكان هم‌رديف كه در محنت و دردشان خود را دخيل می‌دانستند در اندوه اين خانواده مسكين شريک نشد. آری بَردگان عطوفت و همدردی خود را ابراز می‌داشتند، بلی مهربانی مسكين بر مسكين با وجود شركت بردگان در غم بلال و مادرش و تسليت اینان به بلال مويه بر پدر و اشک‌های ناشی از گريه و زاری بلال قطع نمی‌گرديد.

وقتی به آبادی مكّه رسيدند، هريكی از بَردگان، سوی زندان بردگی و اسارت به‏راه افتاد.

آری، همه حيات و زندگی بردگان در زندان بردگی توأم با كارهای جان‌فرسا می‌گذشت. اين بردگان چه گناهی مرتكب شده‌اند تا تمامی عمر آنان در خواری و زبونی و غم و اندوه سپری شود!!؟

مگر این بردگان چه جنايت و عمل زشتی انجام داده بودند تا انسانيّت و آزادی و حرّيت از ايشان سلب گردد و پرده‌ای ضخيم بين آزادگان! و بردگان كشيده شود!!!؟

كودک كه پدرش و مادر كه شوهرش را از دست داده بود، به خانه أميّه لانه ظلم و ستم رسيدند، اين مادر و پسر با دل‌های شكسته كه غم و اندوه، جَوْر و ستم و نداشتن آزادی نشاط جوانی را از آنان گرفته بود، بر سَرور خود (اميّه‌بن‌خلف) سلام گفتند. أميّه جواب گفت، اما از او كلمه‌ تسليت و یا سخنی مبنی بر ابراز همدردی با آنان نشيندند تا از غم و مصيبت وارده بر آنان، بكاهد.

اين گونه رفتار خشمانه علیه بردگان، جوش و خروش عليه ستمگران را در بلال به وجود می‌آورد. پس از اين برخورد با أميّه، بلال همراه مادر ستمديده به خوابگاه محقّر خود رفت و در آغوش مادر آرميد.

مادر با دست‌های خشن كه كارهای زياد و طاقت فرسا، ظرافت و لطافت زنانه را از آن‌ها سلب نموده بود، بر صورت پسر بی‌پدر خود به‏عنوان ترحم و دلداری می‌كشيد كه با مشاهده اين منظر اگر در جمادات كمترين احساسی وجود می‌داشت، از بدحالی و بی‌چارگی مادر و فرزند متأثر می‌شدند، ولی أميّه‌بن‌خلف با ترحم و مهربانی و محبت آن‏ هم نسبت به مملوک، بيگانۀ‌بيگانه بود.

جوانی

سال‌ها گذشت و باگذشت زمان، بلال نیز بزرگ می‌شد و جای پدر را در خدمت أميّه مهتر قوی و نيرومند و سخت‌گير خود می‌گرفت.

بلال هميشه چون سايه همراه أميه بود، أميّه امر می‌كرد و بلال در انجام آن تنبلی و سهل‌انگاری نمی‌نمود و با زرنگی و حسن انجام خدمت رضايت خاطر أميه را به‏دست آورده بدين‌جهت بر سائر بردگان امتياز و برتری داشت و براين برتری بلال بر سایر بردگان، می‏بایست آواز شيرين و دلچسب او را كه به مجلس طَرَب أميّه صفا می‌بخشيد، اضافه كرد كه تمامی سَكَنۀ مكّه مكّرمه از آواز ملايم و لطيف و صوت زكی و إمتياز ويژه بلال آگاه و از صدای دلنشین او در مجلس عیش و شادی استفاده می‌كردند و لذت می‏بردند و اگر بلال در اين محافل آواز نمی‌خواند، جشن و شادی آنان لطفی نداشت.

هر چند با گذشت زمان، بلال غم فقدان پدر خویش را فراموش می‏نمود، اما او هرگز نمی‏توانست، اندوه ناشی از بردگی و عبوديت و عدم حَرّيت خود را فراموش نماید بنابراین، بعضی اوقات در خلوت می‌نشست و در فكری عميق فرو می‌رفت و برحال زار خود زارزار می‌گريست و از فاصله طبقاتی موجود جامعه انسانی آزرده خاطر می‌شد و رنج می‌برد. از طرفی دیگر عادت امیه این بود که با هرقافله تجاری، نماينده‏ای به شام بفرستد.

وقتی بلال با آن صفات برجسته‌اش به سنّ جوانی رسيد‏، بر این اساس که مورداعتماد أميّه بود، او را به نمايندگی از طرف خود برای تجارت به شام فرستاد و بلال با رفت و برگشت، سودهايی كلان و كالای زياد تقديم أميّه سنگدل بی‌رحم می‌نمود. به این دلیل با گذشت روزها محبّت أميه به بلال به سبب امانت‌داری توأم با صفات عاليه انسانی بيشتر می‌شد.

به سوی شام

شب سخت تاريک است و تيرگی شدّت يافته نورهای ضعيف در تاريكی چشمک می‌زنند و دريكی از دروازهای مكه مكرمه اميّة با بلال قدم‌زنان صحبت می‌كند و برای قافله‏ای كه قرار است هنگام فجر به سوی شام حركت كند، آروزی نفع فراوان می‌نمايد.

هنوز به مكه نرسيدند كه اميّه جدا شد، اميّه به سوی مجلس عيش و نوش و طرب روانه گرديد و بلال به طرف بتها آْمد تا درباره‌ سفر سحرگهان قافله، از صنم، اطلاعاتی كسب كند. نزد كاهن رفت و بعد از آنكه حق و حقوق وی را نسبت به انجام این کار پرداخت نمود، از وی خواست تا فال ببيند و چوب‌های ويژه فال اندازد. فال اولی بشارت خوبی نداد. غم و اندوه وجود بلال را فرا گرفت. كاهن طلب قربانی ديگری كرد، كاهن برای مرتبه دوّم و سوّم فال گرفت و چوب انداخت تا اينكه چوب موردنظر بلال كه خبر از كاميابی و پيشرفت وی می‏داد، خارج شد و اين همان چوبی بود كه بلال در انتظارش بود؛ چون برای بلال كه تمامی مقدمات و وسائل سفر را مجهّز كرده بود، رای بت و مصلحت فال در چوب اوّلی خوشايند نبود، بدين‌جهت آرام نگرفت تا بعد از خروج سهم دوّمی و سوّمی كه اجازه‌ سفر را صادر می‌كرد و رخصت عزيمت به شام پس از خروج سهم سوم و ترخيص از طرف بت و فال بر آن شد تا به ديدار أميّه برود و وی را از اجازه فالی که گرفته بود، آگاه نماید و علاوه بر آن، اجازه سفر را هم از أميه بگيرد. بعد از كسب تكليف از اميّه به‏سوی منزل حركت نمود و با فجر أوّلی كه سفيديش بر قله‌های تپّه‌ها بوسه می‌زند و با زمين گسترده، همواره دست می‌دهد، كاروان بلال و دوستان وی به‏سوی شام حركت كرد و آواز شيرين و دلنواز بلال درميان شن‌زارها و تپّه‌ها لطف خاصی به قافله می‌بخشيد.

رؤيا

روزها بركاروان می‌گذشت و قافله به جلو می‌رفت تا به شام، سرزمين حوران، رسيد. در حوران توقف نمود تا کمی استراحت و رفع خستگی نماید تا برای مراحل بعدی آماده گردد. شبانگاه، ابوبكر «صديق» از دوستش بلال برای رفتن به زيارت يكی از راهبان‌ اجازه خواست و از آنجا که در طول اين سفر تجاری، روابط صداقت و دوستی بين ابوبكر و بلال به أعلی درجه‌ خود رسيده بود و از آنجا که بلال جوان كنجكاوی بود بنابراین، از ابوبکر سبب ملاقات با راهب را جويا شد.

ابوبكر جواب داد، خوابی ديده است كه بايد تأويل و تعبير آن را از كشيش كه هميشه در راه شام به ديدارش می‌رود، بپرسد. بلال برای دانستن خواب و تعبيرش و هم برای ملاقات با راهب آمادگی خود را اعلام كرد و هردو نفر با هم به ديدار راهب رفتند. وقتی راهب هر دو را پذيرفت و به تفصيل خواب ابوبكر را شنيد، از ظهور نزديک پيامبری در سرزمين عرب خبر داد. از نزد راهب بيرون آمدند و بر چهره‌های هريک از ابوبكر و بلال علاماتی بود كه با ديگری فرق می‌كرد، ابوبكر شاد و خندان و برچهره بلال علامت تعجّب، استغراب، تمسخر آشكار بود:

پيامبر!!!!؟

وحی!!!!؟

كلمات عجیب و نا آشنایی شنيده كه قبل از اين به گوشش نخورده بود و از دوستش ابوبكر هم جواب قانع‌كننده‌ای دريافت نكرد.

درسحرگاه روز دوّم، قافله به حرکت خود ادامه داد و در اطراف دمشق اقامت گزید. بعد از بازاريابی، كاروان كالاهای خود را فروخت و كاروانيان پس از مدتی تجديد قوا و اقامت در دمشق به مكه مكرمه برگشتند.

در اين موقع، پايه‌هايی صداقت و دوستی بين ابوبكر و بلال استوار و به بی‌نهايت استحكام خود رسيده بود.

بلال پس از ورود به مكه خندان و خوشحال و با دست پر از منفعت برمهتر خود أميّه‌بن‌خلف وارد شد و از سود و نفع قافله و پيشرفتی كه در اين سفر نصيبش گرديده بود وی را با خبر ساخت و اميه نیز از اين همه امانتداری بلال و سود فراوانی که از مال‌التجاره نصیب وی گشته بود، از بلال تشكر كرده و تبسّمی بر لبانش نقش بست كه خبر از خوشنودی و رضايت از بلال را می‏داد.

پس از آن روز، بلال زندگی طبيعی خود را از سر گرفت.

\*\*\*

ایمان بلال به اسلام و دعوت پیامبر اکرم **ج**

بعد از آن ايّام، روزگار بلال با كارهای طاقت‌فرسا و اعمال مشقّت‌آور سپری می‏شد و در یکی از این روزها که بلال در بستر محقّر خود به خواب عميقی فرو رفته بود، صدای در و آوازی كه وی را به اسم می‌خواند، بلال را از خواب خوش بيدار ساخت. از روی بستر برخاست و از روزنه كوچكی که برای شناختن فردی که پشت در است، باز گذاشته بود، ابوبكر را پشت در ديد.

چه چيزی در اين وقت شب ابوبكر را وادار كرده كه به سراغ بلال آيد!؟

اگر كار مهمّی نبود، ابوبكر در چنين موقع نزد بلال نمی‌آمد.

وقتی هدف ابوبكر را پرسيد، به او اطلاع دا که در مکه مکرمه (ام القری) همان پیامبری ظهور نموده است که راهب، خبر ظهور او را در سفر تجاری آنان به شام داده بود و به آنان گفته بود که این پیامبر در بلاد عرب ظهور خواهد کرد. در اين وقت خاطره‌ سفر شام در ذهن بلال زنده گشت و تمامی جريانات برايش تداعی گرديد، همين خاطره‌ای كه بر اثر كار زياد و توان‌فرسا، داشت به‏دست فراموشی می‌سپرد.

بلال با شنيدن ظهور پیامبر در مكه مكرمه در خاطره‌اش رؤيای دوستش ابوبكر و تأويل راهب زنده گردید و او را به زندگی و حیات دوباره امیدوار ساخت و در درون خود نيرویی حس نمود كه او را واداشت تا درصدد اطلاعات بيشتری برآيد. بدين منظور ابوبكر را به درون خانه و خوابگاه خود فرا خواند تا به تفصيل از موضوع مهم و حادثه پراهميّت جهان بشری آگاه گردد. درآن وقت شب، دونفری، خيلی آهسته و نجوی مانند با هم در اين مورد صحبت می‌كردند. ودر خلال گفت و شنود، بلال دانست پیامبری که تازه ظهور کرده است و وظیفه رسالت را به عهده گرفته است، حضرت سيدنا و مولانا محمدبن‌عبدالله، خاتم‌الانبياء صلوات‌الله وسلامه عليه می‌باشند كه از جانب خداوند حكيم عليم به پیامبری برگزيده شده‌اند، تا مردم را از ظلمت شرک و غفلت و ورطه‌ هلاكت نجات بخشد، و همچنين از طریق سؤال و پرسش‌های دیگری که از ابوبکر نمود، از مضامين و اهداف و مقاصد دعوت دين جديد آگاه گشت مانند: شكستن بت‌ها و توجه به درگاه خدا و آزاد ساختن انسان از بردگی و كمک به مظلوم و نیازمندان و تن در ندادن به ظلم و ستم.

در حقيقت اين تعاليم و اين اهداف و آموزشهای نور افروز در روح بلال اثر عميقی گذاشت و زوايای روحش را تسخير و در صميم و نهان وجدانش جايگزين گشت. آری وقتی بلال از اين همه مقاصد والای دين مبين اسلام، آگاه گردید، روح خفته وی بيدار و از جان و دل، آماده پذيرش دين جديد گرديد، چرا که پذیرش اين آئين آسمانی كه جز بندگی برای «اللهﻷ» همه انسان‌ها را از هر جهتی با هم مساوی می‏ساخت، «مگر به تقوا و پرهيزگاری» متضمّن نجات بلال از رقّ و بردگی به حساب می‏آمد و وی را از چنگال ستم آزاد‏، می‏ساخت. با شوق و اشتياق فراوان با ابوبكر، رفيق ايّام سفر و دوست دلسوز و نخستين بشارت دهنده ظهور رسول‌اكرم ج، قرار گذاشت فردا هر دو به ديدار حضرت رسول‌عليه‌الصلاة‌والسلام مشرّف شوند (رضی‌الله‌عنهما).

بلال در ساعات واپسین روز دوّم، راهی « دارالندوه» شد و در آنجا مدت زیادی جلو بت‌ها ايستاد به‏ويژه جلو «هبل» بتی كه يكی از ساق‌هايش شكسته شده بود و به جای آن پای شكسته شده، پایی از طلای خالص نصب كرده بودند.

واقعیت آن بود که، رفتار و افكار بلال در اين روز، نسبت به برخورد وی با بتها با برخوردهای روزهای گذشته قابل مقايسه نبود.

در این روز، بلال با اكراه تمام به بت‌ها می‌نگريست و خوب فهميده بود: بتها‌ئيكه تعظيمشان می‌كرد و به‏وسيله فال با آن‌ها شور و مشورت می‌نمود و به خاطرشان قربانی می‌داد، سنگ‌هائی بيش نيستند و نمی‏توانند به دیگران هیچ نفع و زيانی برسانند و حيف آدمی با آن كرامت خدادادی و قوّت عقل و نعمت شعور كه در برابر جَماد كُرنِش كند. و از تكّۀ سنگی استمداد طلبد. با همين انديشه و فكر برای آخرين بار با نگاهی مملو از استهزاء و انکار همراه با تمسخر و حقارت، سنگ‌ها (بت‌ها) را به جایی كه دوستش، ابوبكر خيرخواه، در انتظار وی بود، ترک گفت و هردو به سوی منزل رسول خدا حضرت محّمدبن‌عبدالله ج رهبر عاليقدر رهسپار شدند.

چه ديدار خوشی؛ و چه سخن نيكوئی؛ وچه چهر‌ۀ درخشان و پُرنوريی.

بلال در خدمت رسول‌الله ج و آخرين پيامبر خدای و سرور كائنات و در حضور دوستش ابوبكر[[7]](#footnote-7) به وحدانيت الله و به يگانگی خدای و به رسالت محمّدي ج ايمان آورد و شهادت را بر زبان جاری ساخت و به دل اقرار نمود و با عمل، صدقِ ايمانش را ثابت كرد. پس از اين ملاقات، ديدارها تكرار می‌شد و همبستگی بين بلال و دين حنيف و عقيدۀ اسلامی و دعوت محمدی استوارتر و محكم‏تر می‌گرديد.

تحمل شكنجه و عذاب در راه اسلام و عقيده و هدف

أميّه‌بن خلف برای شركت در شور و مشورت «دارالندوه»[[8]](#footnote-8) پيرامون دين جديد و طريقه مقابله با آن و خطری كه متوجّه مشركين و بت‌پرستان می‌گردید از منزل بيرون آمد. از قيافه عبوسش، عزم و تصميم و عنادت و ضديت با دين اسلام استنباط می‏گردید.

از آنجا که أميّه يكی از چهره‌های سرسخت كفر و دارای نظری برتر و سرسختی بيشتر و مال و ثروت زيادتر بود، بزرگان قريش و سران كُفر به محض ورود به جلسه به احترامش، به پا ايستادند و أميّه هم در جای ويژه خود نشست و بحث و گفتگو و مناقشه و سنجيدن تمامی جوانب امر شروع گرديد. در همين أثناء و هنگام بحث و مذاکره در این مورد و اهتمامی كه در گفتگو و طرح نقشه‌های شيطانی برای مبارزه با دين جديد (اسلام) و صاحب رسالت حضرت محمد رسول‌الله‌ ج ابراز می‌داشتند، شخصی نزد امیه آمد و آهسته چيزی در گوش أميّه خواند كه أميّۀ با آن همه سرسختی تغيير محسوسی كرد و چشم‌هايش سرخ شدند و از شدّت عصبانيّت، دندان‌هایش را بر هم فشرد و در گوش آورندۀ خبر گفت: آيا بلال برده، چنين جرمی را مرتكب شده!!!؟ شخصی هم گفته‌اش را تأئيد كرد و أميّۀ بدون معطلّی برخاست و سوی منزلش راه افتاد و به مجرّد رسیدن به منزل، بلال را احضار و از صحّت خبر گرويدنش به اسلام و ايمانش به محمّد رسول‌الله ج و دعوت ايشان پرسيد. بلال هم که دروغ گفتن را جایز نمی‌دانست و دوست نداشت حق را كوچک و تحقير نماید، گفته أميّه‌بن‌خلف را تأئيد نمود. (رضی‌الله‌عنه وأرضاه).

بعد از اقرار و اعتراف بلال، بين وی و أميّه كشمكش بالا گرفت. بلال بر دفاع از عقيده و ايمانش اصرار عجيبی می‌ورزيد و از همه عجيب‌تر آن كه بلال در چنين حالتی نه مرعوب مهتر می‌شد و نه می‌ترسيد و نه بيمی به خود راه می‌داد؛ بلكه درمقابل سخت‌گيری وی پايمردی می‌نمود و برای اميه‌بن‌خلف دليل اقامه می‌نمود.

احساس حقارت و بردگی در وجود بلال بعد از پذیرش دین اسلام، از بین رفته بود و دين جهانی اسلام به او آموخته بود، هر دو نفر از نظر حقوق، مساوی و برابرند و تمايزی بين هیچ یک از انسان‌ها وجود ندارد، مگر به شرایط خاصّی كه واضح و آشکار است.

آری، با مسلمان شدن بلال تفاوت‌های مادی و فاصله طبقاتی موجود بين او و أميه برداشته شد، واسلام تمامی قیدهای دست و پاگیر دورۀ جاهليت را که نسبت به بردگان روا می‏داشت، از بین برد و نابود كرد و به ايشان آزادی، به ارمغان آورد و تنها تفاوت آنان را به انسانیت و درجه ایمان و خداپرستی آنان ذکر نمود.

بلی – يكتاپرستی به بشر آزادگی می‌بخشد و وی را از استعمار و إستحمار نجات می‌دهد، و روش خوش‌ زيستن و سعادتمند بودن به وی می‌آموزد كه حتی اگر جان خویش را در این راه از دست دهد اما حاضر نيست آزادگی و استقلال خویش را از دست بدهد وشرایط پست و ذلّت‌آور را بپذيرد.

وقتی أميد أميّه‌بن‌خلف به نااميدی گرائيد و متوجه شد كه سرزنش و ملامت‌ و ريشخند و تمسخر در تغيير عقيده و تزلزل ايمان بلال كارگر نيست، روش خود را عوض نمود و در صدد تطميع[[9]](#footnote-9) بلال برآمد و نكوهش و بدگویی را به خوراک لذيذ، لباس زيبا و مسكن شايسته و بخشش مال تغيير داد، ولی اين تشويق و ترغيب و تطميع و إغواء[[10]](#footnote-10) و إغفال[[11]](#footnote-11) هیچ‏گونه اثر سوئی در عقيدۀ راسخ و ايمان قوی بلالس به وجود نياورد و چون اميّه از بلال إنعطافی[[12]](#footnote-12) نديد و از اين روش جدید، نتيجه‏ای به‏دست نياورد، خوی وحشيگری در اميّه دوباره زنده شد و اين بار شلاّق و كُتَک جای نيشِ زبان و ريشخند و تطميع و إغفال گرفت.

زدن شَلّاق اثر بدی بر بدن بلال به جا می‌گذاشت و اميّۀ با قساوت فوق‌العاده بدون درنظر گرفتن این مسئله که این شلاق به کدام یک از اعضای بدن وی اصابت می‏نماید، مرتّب بر بدن و چهرۀ بلال شلاق می‏زد و اين شلاّقها سماجت عجيبی در بلال به وجود می‏آورد؛ ايمانش را قوی‌تر و عقيده‌اش را محكم‏تر می‌نمود (رضی‌الله‌عنه وأرضاه).

پس از هر کتکاری که أميّه‌ مشرک و سنگدل، به طور مفصل و بی‏رحمانه، بلال صحابی بزرگوار و يار وفادار رسول‌اكرم‏ ج را می‏زد، وی را در اتاقی تاريک و تنگ‌ زندانی می‌كرد و وی را از خوراک و طعام و آشاميدنی محروم می‌گردانيد و خود از منزل بيرون می‌رفت.

مدتی برنامه آزار و اذیت بلالس چنين بود: شَلاّق؛ كتک؛ زندان در اتاق تاريک، محروميت از خوراک و آشاميدنی و با وجود اینکه در طول اين مدت، بلال بدترين شكنجه و درد را متحمّل می‏گردید، امّا اعمال ظالمانه و قانون جنگل أميّه خللی در همّت و ضعفی در ايمان و سستی در عقيده‌اش به وجود نياورد و وی را مجبور به تسليم نكرد؛ بلكه بر ايمان و عقيده‌اش استوارتر و راسخ‌تر گرديد و وسایل شكنجه و آزار و اذیت اميه‌بن‌خلف كارگر واقع نشد و پيروز نگرديد و نتيجه مطلوب حاصل نگشت و اميّه‌بن‌خلف چاره ديگری به ذهن وی راه نیافت و از مقابله و رویارویی با بلال در مانده شد بنابراین، از أبوجهل در برگرداندن بلال به بُت‌پرستی كمک خواست و طلب چاره نمود.

ابوجهل که انسانی پست و ستیزه کار و لَجوج بود، به زعم و گمان باطل خویش خواستارِ آزادی عمل در شكنجه و عذابِ عَبْدِ از دين برگشته شد.

بدين جهت روز دوّم وقتی بازار از مشتريان مالامال گرديد، بلالس با غُل و زنجير و با لباسی پاره‌پاره كه اثر شلاّق و ضرب و كتكاری‌های وحشيانه بر جسمش مشهود بود، از منزل مشرک كوته‌فكر، اميّه‌بن‌خلف، بيرون آورده شد. مگر تقصير بلال چيست كه بايد اين همه درد كشد و شكنجه بيند!!!؟

و چه كار خلافی مرتكب شده كه مجازات گردد!!؟

بلال مسلمان شده؛ به اسلام گرويده؛ دعوت محمّدی را پذيرفته؛ بلال به خدای واحد، قرآن واحد، پيامبران خدای واحد، قبله‌ واحد ايمان آورده و در برابر ظلم و ستم قد برافراشته و از بردگی منزجر و متنفّر شده و خواستار آزادی و حرّيت و شكستن قیدها و بندهای بردگی است.

آری بلال خواستار شرافت و انسانيّت است. بلال خواستار استقلال و برگرداندن حقوق واقعی خويش و پايان دادن به استعمار و استحمار است. بلال از اینکه در اختیار کسی دیگر به عنوان برده باشد و از او تبعیت نماید، بيزار است و دين جديد، دين اسلام، روحش را پرورش داده و وی را از اختناق و افكار منحطّ نجات داده و شاهراه سعادت، پيشرفت، آزادگی، مجد، عظمت، بزرگواری و شرافت و انسانيّت را بر وی گشوده است، بدين جهت و برای بدست‌ آوردن اين مزايا بلال شكنجه می‌بيند و جسمش درد می‌كشد.

ولی مشركين می‌خواهند با زور شلاّق و آزار و اذیت بلال، وی از تمامی مزايای فوق‌الذكر صرف نظر كند و مجدّداً بعد از هدايت، راه ضلالت و گمراهی پيش گرفته و زندگی اوليه‌اش را از سر گيرد و فرمانبر اميّه‌بن‌خلف باشد و عمری را در خواری و زبونی و ذلت بگذارند.

آری بلال برای اینکه بر شكنجه‏اش افزوده گردد؛ برای شكنجه‌ای كه دست‌های ستمگر همه مشركين در آن سهيم باشد، از منزل اميه‌بن‌خلف بيرون آورده شد.

بلی، شلاق‌ها چون باران، آب‌ گرم از همه طرف و سنگريزه از هر گوشه بر بدن مبارک بلالِ مؤمن مطمئن صبور مقاومِ شجاع، زده و ريخته می‌شد و دشنام و سخن‌های ركيک به آواز بلند به گوش می‌رسد و اين موكبِ وحشی هرچه جلوتر می‌رفت، دنباله اش درازتر می‌گرديد و بر تعداد افرادش افزوده ميشد و با كثرت جمعيّت، عذاب و شكنجه بلال نيز فزونی می‌يافت.

با اين همه شكنجه و عذاب و درد و رنج و با اين همه قساوتِ قلوب و سنگدلی كّفار آيا بلال مسلمان، بلال مؤمنِ مقاوم، به خواسته كفّار و مشركين جواب مثبت دهد و تسليم قوای كفر و ميل‌های شيطانی شود و يا به تقّيه پناه بَرَدْ واسلام، دين توحيد را از مشركين پنهان دارد تا مدتی از عذاب و رنج در امان باشد!!؟ و يا بر عقيده و ايمانش ثابت قدم و راسخ و استوار بماند و يقين بداند كه خداوند بزرگ والله واحد جلّ شأنه او را نگهبان و نگهدار است و روزی بنده مسلمِ مؤمن خود را از شَرّ كفار و دست‌های پليد ستم نجات می‌دهد؟

بلی، مؤمن بر حق، مؤمن به خدا و رسول، مؤمن پايبند به مبانی و عقائد اسلامی از تحمّل هيچ‌گونه عذاب و محرومیتی إبایی ندارد و در راه خدا و پیامبرش و در راه عقيده از هيچ‌چيز‏‏، حتی اگر جان عزيزش را از دست دهد، ترسی به دل راه نمی‏دهد و در آن صورت مرگ را با آغوش باز پذيرا می‌شود[[13]](#footnote-13).

بلال درميان مردان بی‌فكر، معذّب و ناراحت بود تا جایی كه از فَرْط درد و مشقّت و خستگی مدام نيرویی درپاهايش نبود و آن‌ها را بر زمين می‌كشید و از كوفتگی و بی‌حالی بر زمين می‌غلتيد و براثر خيس بودن صورتش، خاک بر چهره‏اش می‌چسبيد و در همين حالت مجبور بود با لباس پاره‌پاره، جسدش را بپوشاند.

در زوال خورشيد و شدّت گرما، کاروانی که بلال را آزار و اذیت می‏نمودند، به بيرون مكه رسيد. ابوجهل کوته فکر قسی‌القلب، بلال مقاوم مبارز را بر زمين سوزانِ بطحاء خوابانيد و سنگی بزرگ بر سينه‌ مباركش نهاد كه تنّفس بر وی دشوار شده بود.

امّا بلال مقاوم و مصُمَمّمْ و آزاده تمام نيروی خود را صرف مقاومت و تحمّل مشقّت در راه خداپرستی و محبت وی و اطمينان به قدرت لايتناهی خدا و ايمان به خدا نموده بود در همين حالِ توان‌فرسا مرتّب: أحَد أحَد تكرار می‌كرد و هر مرتبه كه مشركين كوته‌فكر در شكنجه‏اش شدّت عمل به خرج می‌دادند، بلال متقابلاً درنَشِيدِ فرح‌زايش پافشاری می‌كرد و بيشتر أحَدأحَد بر زبان جاری می‌ساخت، (خدا يكی است، خدا يكتا است).

بلال از فشار درد و مصيبت وارده، بی‌هوش می‌گرديد، امّا زمانی كه به هوش می‌آمد، أحَدٌ أحَدْ از زبانش به گوش می‌رسد.

آری بلال با تلفظ أحدٌ أحدْ از خداوند استمداد می‌طلبيد و از رابطه معنویی كه بين خداوند ﻷ و بندۀ مؤمن صادق موجود است، قوّت قلب می‏گرفت و مخالفين وکسانی که به وی ظلم می‏نمودند نزد بلال نزد بلال پشيزی ارزش نداشتند. بدين‌جهت بلال اميدوار بود و وسيله‌ای برای خروج (از مِحنَتْ) می‌جست و آسانی را بعد از دشواری با دوچشمان خود می‌ديد. واقعیت آن است که رحمت خداوندی هر چيزی را پوشانده و در همه جا گسترده است و رحمت خداوند در مواقع حسّاس و ضروری بنده مؤمن راستگو را احاطه كرده است و وی را از مهلكه نجات می‌بخشد. رهایی و فَرَجی كه بلال مظلوم مقاوم مبارز، انتظارش را می‌كشيد. آری، دوست قديميش سيد و سرور ما أبوبكر صديقس به سراغش آمد.

وقتی آن صحابی بزرگوار؛ آن يار وفادار؛ آن رقيق القلب مهربان؛ آن دوست مشفق رؤوف به بطحاء (محلی كه بلال را اذيت و آزار می‌نمودند) تشريف آوردند و وضع اسف‏انگيز و رقت‌بار بلال، خاطر عزيز آن مرد مجاهد آزاده طبع را رنجانيد، با ابوجهل ستمگر و اميه سنگدل بی‌وجدان درباره چشم‌پوشی از آزار و اذیت و رهایی بلال مسلمان ثابت‌قدم صحبت فرمود، اما جواب مناسبی از آنان مبنی بر همکاری با وی دریافت نکرد. بدين جهت پيشنهاد خرید بلال را به ميان آورد كه أميه با نرخ زياد و گران بر این امر راضی شد و ابوبكر انسان آزادیخواه و آزاده، برای آزاد ساختن انسانی از قید و بند بردگی آن هم انسانی همفكر و همدين با همان قيمت گزاف موافقت فرمود و بها را پرداخت نمود و سنگ بزرگ و صخره را از روی سينۀ مبارک پرنور بلال برداشت و غُل و زنجير را از دست و پای بلال ‌گشود. وقتی أميه اين صحنه انساندوستی را مشاهده كرد، صدا برآورد كه اگر كمتر از اين هم می‌پرداختی، می‌پذيرفتم و حضرت ابوبكر سرور ما و شاگرد ارجمند مكتب محمّدی و ابوبكر بلندنظر و مصلح كبيرس هم در پاسخ اميه مشرک پول‌پرست فرمود:

«والله، يا أمية، لَوْ طَلَبْتَ أكْثَرَ لأَ عْطَيْتُكَ».

«به خدا سوگند- ای أميه اگر بيش از اين هم خواسته بودی، می‌پرداختم».

با تشريف آوردن سيدنا ابوبكر به بطحاء و خلاصی و رهایی سيدنا بلال از دستهای اميه و ابوجهل و ديگر مشركين، كشمكش بين بلال موحّد و اميه و ابوجهل مشرک پايان پذيرفت و هر كدام در مسير خود طی طريق كردند و...

پيامبر ج، پيشوای بشريت و منجی انسان‌ها از جهل و ستم و   
مصلح اكبر ج از اين عمل صحابی بزرگ، أبوبكر صديق، برای برای آزاد ساختن صحابی بزرگ ديگر، سيدنا بلال‌بن رباح بسيار خوشحال و سرور گرديدند. «رضی‌الله‌عنهما».

جهاد در راه خدا و اسلام و عقيده

سيدنا أبوبكر صديق، سيدنا بلال را آزاد نمود و آزادی بزرگ‏ترین و مهم‏ترین آرزویی بود كه بلال به خاطر آن رنج كشيد و مكافحه و مبارزه نمود و حال بعد از رهایی از عبوديت، مسئوليت ديگری برعهده گرفت و آن آموختن مبانی دين اسلام و جهاد برای و نشر دين اسلام و تبليغ و دعوت به شريعت محمّدی بود.

بدين‌جهت چون سايه، حضرت صاحب رسالت را ملازمت می‌فرمود و در التزام رسول‌الله ج احكام دين و اصول آن را می‌آموخت و از نور پرفروز نبوت اقتباس نور می‌كرد. سيزده سال از انتشار اسلام در مكه مكرمه زندگی بلال بدين‌گونه سپری می‌شد، و زمانی‌كه زندگی در مكه مكرمه برای مسلمين خيلی دشوار شده بود و زمينه پيشرفت اسلام در يثرب «بعد از هجرت: مدينه النبي- مدينه منوّره ناميده شد» از هر جهت مهيا بود، چون اهل يثرب (مدينه منوّره) در بيعت‌هایی كه با حضرت رسول‌اكرم ج كرده بودند، آمادگی خود را برای دفاع از اسلام و پيروانش إعلام و حاضر به جانفشانی شده بودند، هجرت دسته‏جمعی از مكه مكرمه به مدينه‌ منوّره مقرر گرديد و چون جلای وطن و دوری از زادگاه برای بعضی از اصحاب دشوار بود، رسول‌اكرم‌ ج دست دعا به پيشگاه خداوندی دراز فرمود و برای ياران دعا نمود تا محبّت (مدينه‌ منوره) را در دل‌هايشان جای دهد تا با آن ديار الفت گيرند و مأنوس شوند، وخداوند تبارک و تعالی نيز دعای فرستادۀ خود را اجابت فرمود و محبّت مدينه منوره در دل اصحاب مهاجر جای گرفت و با گذشت زمان و با مهر و محبتی كه از اهل مدينه منوره (أنصار رضوان‌الله عليهم) ديدند زندگی در مدينه منوره برايشان آرام بخش گرديد.

بلالس يكی از مردانی بود كه برای ديدار كفار در ميادين جنگ و تحقير و مبارزه و خوار كردن آن‌ها هميشه آتش شوق دردش زبانه می‌كشيد. به همين جهت، وقتی خداوند بزرگ ﻷ به مسلمين (ستمديده و جوركشيده) دستور فرمود كه در جبران ستمی برآیند که ستمگران به آنان روا داشته‏اند و در صدد رفع این جور برآیند، و با كفار مقابله نمایند و جهاد كنند، حضرت رسول‌ ج و ياران وی در بدر با كفار روبرو شدند.

روز بدر، روز پايمردی و دلاوری و جهاد در راه خدای يگانه، روزی كه خاطره‌اش مجد و عظمت به ياد می‌آورد؛ روزی كه ذكرش هر مؤمنی را در راه هدف اسلام و احقاق حق و إبطال باطل، راسخت‌تر و مصمم‌تر و با اراده‌تر می‌نمايد، در اين روز درخشان، در تاريخ اسلام انسان‌های پاک و بزرگوار جامعه بشری با دشمنان ستیزه جو و سرسخت در مقابل یکدیگر قرار می‏گیرند و پرچم اسلام برافراشته می‌گردد. دراين روز جاودانی، شجاعت همه مسلمين در جبهه و جنگیدن به اثبات رسید و بلال درگير و دار جنگ و آواز مردان شجاع ميدان نبرد، أميّة ‌بن‌خلف مهتر سابقش را می‌بيند كه پيری، تاب و تحمل و مقاومت را از وی گرفته بود. در همان لحظات تمامی خاطرات غم‌انگيز و ستم‌های دردناک بردگی وی که قدرتی نداشته و كرامت و شخصيت و انسانيّت وی به هدر ‌رفته و غُل و زنجير پاهای آن بزرگوار را لمس و شلاق، پوست و گوشت بدن مباركش را می‌گزيده و دژخيم و مير غضب و جَلاّدش أميّه‌ سنگدل كه با رحم و رأفت بيگانه بوده است، اين همه ظلم در حقّش روا داشته بود. درلحظاتی كه خاطرات ايّام خواری و زبونی و بيچارگی در مخيلۀ بلال می‌گذشت، شهامت، شجاعت و شخصيت و انسانيّت و مردانگی و مروتش تمامی جوارح و اعضاء بدنش را تكان داد و با صدای بلند، چون شير، آواز برآورد كه سرتاسر گوشه‌های ميدان را پيچيد: «أميّة بن‌خلف، سردسته كفار، نجات نمی‌يابی» چون شيرغرّان بر أميّه‌ شرک هجوم آورد و به رغم جلوگيری بعضی از كشتن اميّه‌بن‌خلف او را كشت و موفق نشدند كه وی را از قتل اميّة‌بن‌خلف باز دارند و با كشتن اميه يكی از سران كفر، خدمتی عظيم به اسلام نمود و سزای اعمال ظالم ستمگر را كف دستش گذاشت و به سایر مشركين فهماند كه عاقبت ظلم چنين است‏: ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227] «و کسانی‌که ستم کردند؛ به زودی خواهند دانست به چه بازگشتگاهی باز می‌گردند».

مؤذّن رسول الله

بلال‏‏‏س در تمامی غزوات النبی ج و جنگ‌ها عليه كفّار و مشركين شركت فرمود. بلال اسب سواری پيشتار و مهربانی جنگجو و بی‌پروا بود. او وقتی رسول‌ الله‌ ج در فكر وسيله‌ای برای آگاه کردن مردم از اوقات نمازهای پنجگانه بود، بعضی از صحابه ش رای آنان ايجاد زنگ و ناقوس چون نصاری بود و عده‌ای ديگر بوق را پسنديدند كه يهود در مواقع عبادت خود از آن استفاده می‌كنند. ولی رسول‌الله عليه‌الصلاة‌والسلام چنین نظریاتی را نپسندید و در همين گفتگو بودند كه يكی از اصحاب كه اسمش: عبدالله بن‌زيدس، بود خدمت رسول‌اكرم ج مشرّف شد و عرض كرد: هاتفی در خواب كلماتی به وی آموخته است و آن كلمه‌ها را بيان نمود. پس از حضرت عبدالله بن‌زيدس در همان مجلس حضرت‏عمر بن‌خطاب س خدمت رسول‌اعظم شرفياب شد و به عرض رسانيد همان آوازی كه در خواب، عبدالله را أذان آموخته است مرا با همان كيفيت آموزش داده است و براين مطلب سوگند ياد كرد كه باعث مسرّت و سرور خاطر پیامبر اکرم ج و پيشوای بشريت شد و علامت خوشنودی و خرسندی در چهرۀ شريف رسول‌اكرم ج آشكار گشت؛ پس رسول‌الله عليه‌الصلاة‌والسلام از عبدالله‌ بن‌زيد خواست كه صيغه أذان را به بلالس بياموزد؛ چون بلال از صدا و آواز خوشی بهره‌مند بود.

از آن روز آواز ملايم و دلچسب بلال اين نشيد عظيم الهی را به گوش مسلمين می‌رساند، و اوج اين عظمت روز فتح مكه مكرمه بود كه بلال بر پشت بام كعبه مشرّفه رفت از آنجا أذان گفت و مردم را به‏سوی عبادت خدای بزرگ دعوت نمود. روزی كه بُت‌ها شكسته شدند و بساط بُت‌پرستی در مكه مكرمه برچيده شد و در بيت‌الله‌ الحرام مسلمين و بندگان خدای بزرگ جل شأنه برای عبادت و بندگی خدا به نماز ايستادند.

وقتی پیامبر ج محمدبن‌عبدالله ج به رفيق اعلی پيوست و از دنيا رحلت فرمود و همه را اندوهبار و غمگين گردانيد، بلالس از شدت غم و اندوه از گفتن اذان بعد از رسول‌اكرم‏ ج امتناع ورزيد، و خودداری از گفتن اذان مدت مديدی طول كشيد. بلال برای آموختن تعاليم اسلامی به مسلمين شام به دمشق منتقل شد و در مساجد دمشق جلسات درس و بحث به وجود آورد كه دانش‌پژوهان از حَلَقات درس ايشان مستفيذ می‌شدند.

بلال در يكی از شب‌ها حضرت رسو‌ل‌اكرم‌ ج را به خواب می‌بيند كه از دوری وی گلایه می‌فرمايند. بلال با شتابزدگی از خواب بيدار می‌شود و فوراً بدون اينكه همسرش را مطلع سازد، به‏سوی مدينةالنبی ج با يكی از كاروان‌ها حركت می‏كند.

در مدينه منوره ميهمان دو سرور ما، سيدنا حسن و سيدنا حسينب نوه‌های بزرگوار رسول‌اكرم ج می‌شود، آمدن بلال برای سبطی الرسول چون آب آسمانی بود كه برايشان فرود آورد شود و از ديدار بلال، موذّن جد بزرگوار خود بی‌نهايت خوشحال و مسرور می‌شوند. و در فجر شبی كه بلال به مدينه منوّره رسيده بود، سروران ما حسن و حسين پافشاری كردند كه بلال اذان صبح گويد.

بعد از اصرار سروران شباب اهل جنت، آواز خوش و ملايم بلال خفتگان مدينه منوره را از خواب بيدار كرد و با اين صدای ملايم و دلچسب همه جا خشوع و خضوع وصف‌ناپذير حكم‌فرما شد.

چه مردم آوازی را به گوش می‌شدنيد كه خاطرات شيرين ايام رسول الله ج را زنده می‌كرد. ياد روزهایی كه رسول‌اكرم صلوات‌الله‌ وسلامه‌عليه تشريف داشتند خاطرۀ روزهایی كه چشم‌هايشان به ديدار سرور كائنات منوّر می‌گشت. آن روزهای پر بركت را به خاطر آوردند و براثر اين خاطره‌ها و فقدان قائد اعظم و پيشوای بزرگ ج گريه بسياری سر دادند.

و با تذكّر خاطرات آن ايّام ناله و زاريشان شدت گرفت و برای تسكين و استمالت خود به بلال روی آورده بر وی سلام گفتند.

بلال مدتی در مدينه منوره ماند و دوباره به دمشق مراجعت فرمود و در حين سفر سختی‌های بسياری بر صحابی بزرگ عارض گشت و تب بر وی شدید شد و با زحمت و مشقت به منزل خويش در دمشق وارد شد.

چندی همسرش برای پرستاری شوهر خود شب‌ها بيداری كشيد و خواب را بر خويش حرام گردانيد. تا اينكه لحظۀ فراق و ساعت هجران فرا رسيد و روح آزاده آن بزرگوار و آزاد مرد، آن مجاهد راه خدا، آن راد مرد تاريخ انسانيت، با ايمان كامل و مطمئن به‏سوی پروردگارش عروج نمود و اسم بلال راد مرد، در تاريخ در رديف مردان بزرگ و جاويدان ثبت گرديد.

رضي‌الله عنك يا بلال و جزاك الله عن الإسلام خيرالجزاء و قرآن مجيد، كتاب آسمانی درباره اين بندگان عزيز و محبوب خدا می‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ٢٧ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ٢٨ فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي٢٩ وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي٣٠﴾ [الفجر: 27-30].

«ای روح آرام یافته.\* به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی‌که تو از او خوشنودی و او از تو خشنود است.\* پس در زمرۀ بندگان (خاص) من در آی.\* و به بهشت من وارد شو».

1. - جناب جدّ -رحمه الله- از ذرّيه و نسل سيدناعبدالله بن الزبيرب هستند. و لقب بازاری از آن جهت داشته‌اند كه جدشان «أحمد» در مكه مكرمه صاحب بازارچه و دكانی بوده كه آن را اداره و به اجاره می‌داده‌اند و به بازاری معروف بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - قُفاره: يا دَعَنْ (از شاخه‌های بلند نخل ساخته می‌شود و قشمی‌ها به آن سه بند می‌گويند) و تنه‌های درخت خرما و يا سه ديوار نيم قد موازی هم بنا كرده و سه بندها را بر آن فرش می‌نمودند. مانند تختخواب بزرگ چندنفره و در تابستان كه هوا گرم می‌شد، شب‌ها بر آن می‌خوابيدند و چون بالای بام و يا در گوشه‌ای از حياط به دور از اتاق‌ها و ديوارها درست می‌كرده‌اند، آن را قفاره می‌گفته‌اند (كه از قفر گرفته شده است). [↑](#footnote-ref-2)
3. - ايشان جناب مولانا شيخ محمدعلی فرزند برومند مولانا مرحوم شيخ عبدالرحمن سلطان العلماء هستند كه وجودشان در منطقه باعث باروری علم و دانش و گشايش مدارس و مراكز و مساجد و تعليم و تربيت علماء و أئمِه مساجد و مدرسین مدارس و مراكز علمی بوده و هستند. أدام الله فی عمره و بارك فيه. [↑](#footnote-ref-3)
4. - ترجمه‌ كتاب حاضر در مدرسه سلطان العلماء بندرلنگه بيش از سی سال پيش انجام گرفته است كه‏حال برای اولين بار به چاپ می‌رسد. فله الحمد وله الشكر. [↑](#footnote-ref-4)
5. 1- بلال: آب و شير و هرچه حَلْق را تركُنَد و نام موذّن حضرت رسالت پناه ج. شمس اللغات، جزء اوّل، ص 169. [↑](#footnote-ref-5)
6. 2- رباح**:** به فتح راء و بای أبجد نام يكی از موالی آن سرور‏ ج و حيوانی است مانند گربه كه دوشيده شود و كافور رباحی به آن منسوب است و به وزنه سوده و سود كردن و نام ساقی و نام شهری است.

   و (رِباح) به كسر راء «رِباح» فروختن چيزی بِه سُود و فائده كسی را دادن و قلعه‌ای است به أندلس و بز و بزغاله و شتربچه. شمس‌اللغات‏، جزء اوّل، ص 343. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سيدنا ابوبكر صديق از نخستين ايمان‌ آوردندگان به اسلام می‌باشد و به مجرّد اينكه اسلام را پذيرفت، برای اشاعه‌ و نشر دين حنيف از همان لحظات اوّل، اسلام را به دوستان خود عرضه می‌كرد، اين كه در متن كتاب ملاحظه می‌شود، شب هنگام اسلام را بر بلال، دوست ايّام سفر تجاری خود به شام عرضه می‌كند تا خداوند جل شانه محبت خود و پیامبر را در دل بلال می‏اندازد و اسلام را می‌پذيرد. در روز دوم ايمان سيدنا أبوبكر صديقس خود تنها خدمت رسول القائد شرفياب نمی‌شد؛ بلكه چند نفر از اشراف و أعيان و تجّار معروف قريش همراه وی بودند و بر اثر تبليغ و كوشش أبوبكر صديق هنگامی که در خدمت رسول‌الله ج حاضر می‌شدند، اسلام خود را اعلام می‌داشتند. از جمله کسانی که توسط ابوبکر صدیق، اسلام را پذیرفتند، می‏توان از حضرات: عثمان‌بن‌عفان، زبيربن‌عوّام، عبدالرحمن‌بن‌عوف، سعد بن ‌ابی‌وقاص، طلحه‌بن‌عبدالله -رضی‌الله عنهم ورضوا عنه- را نام برد و اين اقدام از اولين بركات سيدنا ابوبكر صديق می‌باشد. و اسلام حضرت صديقس بعد از آنكه در شام جواب رؤيای خود را از راهب می‌شنود و آن موقع كه در مدخل مکه با گروه كوچكی از جمله أبوجهل برخورد می‌كند و خبر ظهور رسول‌اكرم ج را می‌شنود و وقتی گفتگوی مختصر با ابوجهل را راجع به پيامبر محمدبن‌عبدالله می‌نمايد و نهايت وقتی شتابان به پيشگاه حضرت رسول‌اكرم ج می‌شتابد تا از زبان خود آورندۀ رسالت الهی كلمات وحی را بشنود... و رسول‌الله آيات خداوندی را بر وی می‌خواند: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ١﴾ [العلق: 1]، و ابوبكر در كمال خشوع و خضوع برای احترام بيشتر به آيات الهی، سر را پائين نگه می‌دارد و بعد از پايان كلمات وحی با ايمان راسخ و راستين خطاب به رسول‌الله‌ ج می‌گويد: أشهدُ‌ أنّكَ صادِقٌ أمينٌ – أشهَدُ أن لا إلهَ إلا اللهُ، وَأشهدُ أنَّكَ رسول‌ُ الله، و بعد از اين صحنۀ ايمانی، ابوبكرس، تمام جهد و كوشش خود را صرف خدمت به اسلام عزيز، چه در حيات رسول‌الله ج و چه بعد از آن بزرگوار می‏نماید و استقامت بی‌نظير و شگفت‌انگيز حضرت أبوبكر صديقس در بهترين وجه آن جلوه‌گر بوده است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مجلس شورای أهل مكه مكرمه پيش از اسلام (مترجم) [↑](#footnote-ref-8)
9. - تطميع. [↑](#footnote-ref-9)
10. - إغواء. [↑](#footnote-ref-10)
11. - إغفال. [↑](#footnote-ref-11)
12. - انعطاف. [↑](#footnote-ref-12)
13. - بزرگ مردی می‌گويد: اگر نتوانيم آزاد زندگی كنيم، بهتر آن است که مرگ را با آغوش باز استقبال كنيم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-13)